موسوعة مکة المکرمة والمدينة المنوره

احمد زکي يماني/ عمّار ابوطالبي

شيخ احمد زکي يماني ـ که بيش از 25 سال وزير نفت عربستان سعودي بود و چهره‏اي است شناخته شده در جهان ـ اخيراً مؤسسه‌اي فرهنگي در لندن با عنوان «الفرقان» تأسيس کرده که در شهرهاي مکه و مدينه نيز داراي شعبه مي‌باشد. مؤسسة ياد شده ضمن انتشار کتب متعدد ؛ مانند «فهارس مخطوطات در جهان اسلام»، فرهنگنامه‌اي با عنوان «موسوعة مکة المکرمه و المدينة المنوّره» نيز به چاپ رسانده است.

موسوعة پيش گفته که جديدترين مجموعة منتشر شده از سوي مؤسسة الفرقان مي‌باشد با دو ويژگي زير سامان يافته است:

الف) از نظر محتوا

ـ مجلد اول اين موسوعه از کلمة آبار «آب» شروع و به کلمة اثيفيه «اث» ختم مي شود، لذا به نظر مي‌رسد کار تهيه، تدوين و چاپ آن بسيار طولاني گردد.

ـ در اين مجموعه کوشش شده همة آنچه مربوط به حرمين شريفين است گردآوري شود، که شامل اسامي اشخاص و خاندان‌ها، نام مکان‌ها، نام کتاب‌ها، تصاوير، نقشه‌ها و... خواهد بود.

ـ سعي شده هر مدخل به وسيلة يک نفر تهيه شود، هر چند برخي اشخاص در نوشتن چندين موضوع و مدخل همکاري داشته‌اند.

ب) از نظر شکل ظاهري

ـ اين موسوعه در قطع رحلي، با کاغذ گلاسه و به صورت تمام رنگي و بسيار نفيس چاپ شده که داراي 655 صفحه است.

ـ همانگونه که اشاره شد، اين موسوعه شامل تصاوير نيز مي باشد.

از آنجا که چاپ اول اين مجموعه بسيار محدود بوده، تنها در اختيار برخي از متفکران سعودي قرار گرفته است.

آنچه در ادامه مي‌آيد ترجمة مدخل آل‌البيت اين موسوعه مي باشد که توسط آقاي عمر عثمان عريق نوشته شده است.

آل البيت

اين نام، مرکب است از مضاف (آل) و مضاف اليه (البيت). آل در لغت يعني اهل، عيال،1 نان‌خور، خانواده، جماعت، پيروان ونزديکان.2 بعضي گفته اند «آل» در اصل «اهل» بوده که «ها» به «الف» تبديل شده است. اين، نظريه‌اي است مشهور؛ بطوري که سيبويه و محققّان از ادباي عرب هم چنين گفته‌اند.3 البته جوهري و ابن منظور اين نظريه را ترجيح داده‌اند که الف دوم منقلب از واو در«اول» باشد و لذا آن را با عنوان مادة «اول» آورده‌اند. 4

ابن جوزي گويد: «آل اسمي است براي هركسي كه به فرد داراي مرجعيت، در آن‌چه كه داراي مرجعيت است رجوع كند»، که اين رجوع گاهي به نسب است و گاهي به سبب و اصل آن، «آلَ» به معناي «رجوع كرد» است. و «تأويل» نيز از همين گرفته شده است.» 5 اما از جهت معنا هر دوي اين‌ها با کمي اختلاف در يک معنا استعمال مي شوند6 و آن اين‌که «آل» به بعضي چيزها اضافه مي‌شود و به بعضي ديگر خير، چرا‌که لفظ «آل» به انسان‌هاي مهم اختصاص دارد و به انسان‌هاي معمولي اضافه نمي‌شود؛ همانطور که به زمان، مکان و خداي تبارک وتعالي اضافه نمي‌شود. البته گفته شده به خداي تعالي نيز اضافه مي‌شود و«آل الله» مي‌گويند، حتّي قريشيان خود را «آل الله» مي ناميده‌اند وعرب نيز هنگامي که به ايشان استغاثه جستند، آنان را «يا آل الله»7 يعني «اي قريشيان» خطاب مي کردند. همين‌گونه است که به حافظان قرآن نيز «آل الله»گفته‌اند.8 پس در نتيجه «آل الحائک » و «آل مصر» و«آل‌القرن العشرين» نمي‌گويند در حالي‌که «اهل» در تمام آنچه ذکر شد برخلاف «آل» است.9

اما «اهل» در لغت به نزديکان يا خانواده اطلاق مي‌شود و به معناي کساني است که با انسان معاشرت دارند؛ مانند همسر يا فرزند که با فرد زندگي مي‌کنند. به معناي عشيره و ذوي‌القربي [خويشاوند] نيز آمده است. جمع آن نيز «اهلون» و«آهال» و«أهال» مي‌باشد. به معناي آنچه که به چيزي اختصاص دارد نيز مي‌آيد؛ مانند اهل قرآن، اهل حديث و اهل فقه و... به معناي نفس[خود] نيز مي‌آيد، همانطور که در حديث امّ سلمه آمده است: «لَيْسَ بِكِ عَلَي أَهْلِكِ هَوَانٌ» که منظورش از اهل خود پيامبر صلی الله علیه و آله و سلم مي باشد؛ يعني «از خواري آن‌ها آسيبي به تو نمي‌رسد» و به معناي معتقدين به انديشه يا عقيده‌ نيز مي‌آيد؛ مثل اين‌که بگويي : اهل دين فلان يا مذهب فلان. به معناي مجاورت جايي هم مي‌آيد؛ مثل اهل مکه. بر مستحق چيزي بودن نيز اطلاق مي‌شود؛ مثل اينکه بگويي فلاني اهل ... است و مردم نيز مي‌گويند فلاني اهل ... است؛

يعني مستحق آن است.10

اما کلمة «بيت» گاهي به معناي مکاني است که انسان شب را در آن مي‌گذراند؛ اعم از اين‌که ثابت يا در حرکت باشد که جمعش نيز «بيوت» و «ابيات» است وگاهي نيز مجازاً به خانوادة مرد گفته مي شود. بر دو مصرع از شعر نيز «بيت» اطلاق مي‌شود؛ زيرا کلامي است که به صورت نظم جمع شده است.11 بيت به معناي شرف وشريف نيز آمده است که اهل و آل نيز در اين معنا با آن مترادف هستند؛ مثلاً مي‌گويي «بيت حصن الفزاريين» يا «آل حصن» و «آل عمران» و اين‌که مي‌گويي «فلانٌ بيت قومه» يعني شريف قوم خويش است. مجازاً بر ازدواج هم اطلاق مي‌شود؛ «بات فلان» يعني ازدواج کرد. به معناي کاخ نيز آمده است. از زن نيز به کنايه بيت تعبير مي‌شود و «بيت الله» نيز اسم عَلَم بالغَلَبه‌اي است که مجازاً بر کعبه اطلاق مي‌شود.12

اما ترکيب «آل البيت» در نزديکان پيامبر صلی الله علیه و آله و سلم استعمال گرديده و درطول تاريخ، در قلمرو اسلامي منحصر به ايشان شده است و اصطلاح «اهل البيت» نيز مرادف آن است وگفته مي‌شود: «آل النبي»، و«آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم » وگاهي نيز از آن با «آل عبا» تعبير مي شود.

«عترت» در لغت به نسل وگروه نزديک به شخص13 گويند. و نزديکان انسان؛ از فرزند وغير فرزند،14 و نيز خاندان نزديک كه از دنيا رفته‌اند.15

گويا عترت هر شخصي، خانواده و قوم او هستند؛ کساني‌که به آن‌ها پناه مي‌برند و بر ايشان اعتماد مي‌کنند16. اما «العباء» يا کساء شناخته شده است: لباس چاك دار بزرگي است که آستين ندارد وروي پيراهن پوشيده مي‌شود.17

کلمة «آل» در قرآن کريم آمده است. در حالي‌که به غير از نبي اضافه شده است مانند: «آل عمران» و«آل يعقوب» به معناي خاندان و «آل فرعون» و«آل لوط» و مانند آن، به معناي پيروان ديني يا سياسي.

کلمة «اهل» نيز در حال اضافه ‌به غير بيت، بسيار در قرآن و سنت آمده است. گاهي به معناي منتسبين به يک باور و انديشه؛ مثل فرمودة خداوند: «يا اهل الکتاب» و«اهل الانجيل» و«اهل المغفره» و«اهل التقوي» مي‌آيد وگاهي به معناي ساکنان جايي؛ مثل فرمودة خداوند: «أهل القرَي» و«أهل المدينه» و«أهل مَدْيَن» و«يا أهلَ يثرب» و... گاهي نيز به معناي همسر است؛ مانند فرمودة خداوند: «إِذْ قاَلَ مُوسَي‏ لأَهْلِهِ» و «سارَ بِأَهْلِهِ»‏ و مانند آن.

ترکيب «أهل البيت» سه بار در قرآن آمده است:

ـ (قالُوا أَ تَعْجَبينَ مِنْ أَمْرِ اللهِ رَحْمَتُ اللهِ وَ بَرَكاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّهُ حَميدٌ مَجيدٌ).18 يعني ابراهيم واهلش.

ـ ( وَ حَرَّمْنا عَلَيْهِ الْمَراضِعَ مِنْ قَبْلُ فَقالَتْ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلي‏ أَهْلِ بَيْتٍ يَكْفُلُونَهُ لَكُمْ وَ هُمْ لَهُ ناصِحُونَ ).19 يعني اهل بيت موسي علیه السلام .

ـ ( وَ قَرْنَ في‏ بُيُوتِكُنَّ وَ لا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجاهِلِيَّةِ الأُولي‏ وَ أَقِمْنَ الصَّلاةَ وَ آتينَ الزَّكاةَ وَ أَطِعْنَ اللهَ وَ رَسُولَهُ إِنَّما يُريدُ اللهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهيراً )20 واين آيه شاه بيت اين بحث است.

احاديث وارده در بارة «آل البيت»

احاديث متعلّق به موضوع را مي‌توانيم تحت عناوين متعدد جمع کنيم؛ مانند حديث کساء (العباء) وحديث مباهله وحديث ثقلين وحديث چگونگي درود فرستادن بر ايشان (صلوات) وحديث حرمت زکات بر اهل بيت.

حديث کساء

شهر بن حوشب گفت: شنيدم امّ سلمه، همسر پيامبر هنگامي که خبر [شهادت] حسين بن علي آمد، اهل عراق را لعن کرد و گفت: «او را کشتند، خداوند بکشدشان. به او نيرنگ زدند و او را خوار كردند، خدا لعنتشان کند. ديدم فاطمه علیها السلام نزديك ظهر پيش پيامبر آمد، در حالي‌که ظرف حريره‌اي را كه مخصوص ايشان درست كرده بود، در طبقي آورد و در مقابل‌شان گذاشت. پيامبر به او فرمودند: پسر عمويت کجاست؟ گفت: در خانه است. فرمودند برو بگو بيايد، دو پسرش را نيز نزد من بياور. امّ سلمه گفت: فاطمه در حالي‌که دست هريک از پسرانش در يک دستش بود، آمد وعلي نيز به دنبال ايشان مي‌آمد تا اين‌که همگي بر پيامبرخدا وارد شدند و ايشان آن دو را در آغوش خود نشاند وعلي در سمت راست او وفاطمه در سمت چپش نشستند. امّ سلمه گفت: پيامبر عباي خيبري را که فرش اتاق خواب ما بود گرفتند ودور همه ايشان پيچيدند با دست چپ خود دو طرف کساء را گرفته و با دست راست خود به سوي خدا اشاره کردند و فرمودند:

«أَللهُمَّ أَهلِي أَذْهَبَ عَنْهُمُ الرِّجْسَ وَ طَهَّرَهُمْ تَطْهِيراً ، أَللهُمَّ أَهلِي أَذْهَبَ عَنْهُمُ الرِّجْسَ وَ طَهَّرَهُمْ تَطْهِيراً، أَللهُمَّ أَهلِي أَذْهَبَ عَنْهُمُ الرِّجْسَ وَ طَهَّرَهُمْ تَطْهِيراً».

گفتم : يا رسول الله، آيا من از اهل شما نيستم؟ فرمودند: چرا داخل کساء بيا. امّ سلمه گفت: بعد از اين‌که دعايشان براي پسرعموي خود، علي و پسرانش و دخترشان فاطمه تمام شد، داخل شدم.21

و در روايت ديگري از ابن حوشب، از امّ سلمه آمده است: «اللهُمَّ هَؤُلاَءِ أَهْلُ بَيْتِي وَ خَاصَّتِي‏»22 و در روايتي ديگر از عبدالله بن مغيره مولي ‌امّ سلمه، از ام سلمه آنقل کرده است: «هَؤُلاَءِ أَهْلِي وَ عِتْرَتِي».23

در روايات زيادي آمده است که پيامبر صلی الله علیه و آله و سلم راضي نشدند که امّ سلمه داخل کساء شود ولي در عوض آن به او فرمودند: «إِنَّكِ إِلَي خَيْر أَو عَلَي خَيْر» ؛ «تو رو به خوبي هستي، يا تو بر خوبي هستي»24 در روايتي ديگر ابن حوشب از امّ سلمه نقل مي‌کند که پيامبر نزد او بودند. پس علي و فاطمه وحسن وحسين با ايشان هم‌غذا شدند. پس از صرف غذا خوابيدند و پيامبر با عبا يا رواندازي روي آن ‌ها را پوشانده، فرمودند: «اللهم ...» وحديث را ذکر مي نمايد.25

عايشه در روايتي مي‌گويد: پيامبر صبح زود از منزل خارج شد، در حالي‌که «مِرْطٌ مُرَحَّل‏» که از پشم سياه رنگ بود، بر دوش داشتند، حسن بن علي آمد. او را داخل کردند، سپس حسين آمد، او را نيز داخل کردند، سپس فاطمه وپس از او علي را نيز داخل کردند، سپس اين آيه را تلاوت کردند:

(إِنَّمَا يُرِيدُ اللهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا). 26

نووي گويد: مِرط يعني کساء و عبا ومُرَحَّل، پارچة رنگ آميزي شده که تصوير شتر بر آن نقش بسته است. 27

انس بن مالک روايت مي‌کند پيامبر صلی الله علیه و آله و سلم شش ماه هنگامي‌که براي نماز صبح خارج مي‌شدند، از مقابل خانة فاطمه عبور مي‌کرد و مي‌گفت: «الصَّلاَةُ يَا أَهْلَ الْبَيتِ»! ( إِنَّمَا يُرِيدُ اللهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا)28 و روايت شده که ايشان عباس و فرزندانش را نيز شامل مي کردند و مي‌فرمودند: «يَا رَبِّ هَذَا عَمِّي صِنْوُ أَبِي وَ هَؤُلاَءِ أَهْلُ بَيْتِي، فَاسْتُرْهُمْ مِنَ النَّارِ، كَسَتْرِي إِيَّاهُم‏ بِمَلاَئَتِي هَذَا»؛ «اين عمو و هم طراز پدر من است. ايشان اهل بيتم هستند، از آتش حفظشان كن؛ همانگونه كه اين‌ها را با پوشش خود در برگرفتم.» آستانة در و ديوارهاي خانه آمين مي‌گفتند وايشان نيز مي‌فرمودند: آمين و اين سه بار تکرار مي‌شد.29

شيعه نيز حديث کساء را با اختلاف کمي در لفظ و غور زيادي در عمق معنا نقل كرده‌اند. از عمره بنت افعي روايت شده که گفت: شنيدم امّ سلمه مي‌گويد اين آيه «إِنَّمَا يُرِيدُ اللهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» در خانة من نازل شد. در آن هنگام هفت نفر بودند: جبرئيل، ميکائيل، رسول الله، علي، فاطمه، حسن و حسين. امّ سلمه گفت: من نيز در آستانة در ايستاده بودم، گفتم يا رسول الله آيا من از اهل بيت نيستم؟ فرمود: «إِنَّكِ عَلَي خَيْر إِنَّكِ مِنْ أزْوَاجِ النَّبِيّ» تو بر خوبي هستي، تو از همسران پيامبري و نفرمود: تو از اهل بيت هستي. 30

همچنين از امام رضا علیه السلام آورده‌اند که ايشان از پدرانشان، از حسين بن علي، از امّ سلمه نقل کرده‌اند که وي گفت: اين آيه در خانة من و در روزي که حضرت در منزل من بودند نازل شد. پيامبرخدا نزد من بودند، سپس علي، فاطمه، حسن وحسين را خواندند، جبرئيل آمد و عبايي فدکي را بر روي ايشان کشيد آنگاه پيامبر فرمودند: «اللهُمَّ هَؤُلاَءِ أَهْلُ بَيْتِي، اللهُمَّ أَذْهِبْ عَنْهُمُ الرِّجْسَ وَ طَهِّرْهُمْ تَطْهِيراً»؛ «خدايا! اينان اهل بيت من هستند. خدايا! پليدي و ناپاكي را از ايشان دور بدار و پاك شان گردان!» جبرئيل علیه السلام فرمود: يا محمد من هم از شمايم؟ حضرت فرمودند: تو هم از مايي اي جبرئيل. ام سلمه گفت: عرض کردم يا رسول‌الله و من هم از اهل بيت شما هستم آمدم تا داخل عبا شوم. فرمودند: امّ سلمه! سر جايت بايست تو رو به خير هستي و از همسران پيامبر خدا مي‌باشي. آنگاه جبرئيل فرمود: بخوان يا محمد: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللهُ .... » در شأن پيامبر و علي و فاطمه و حسن و حسين.31

در روايتي، حسين از پدرش نقل مي‌کند که پيامبر فرمودند: يا علي، اين آيه (در حالي‌که به آية تطهير اشاره داشتند) در شأن تو و دو سبط من و نيز ائمه از فرزندان تو نازل شده است.32

حديث مباهله

قال تعالي: « فَمَنْ حَآجَّكَ فِيهِ مِن بَعْدِ مَا جَاءكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْاْ نَدْعُ أَبْنَاءنَا وَأَبْنَاءكُمْ وَنِسَاءنَا وَنِسَاءكُمْ وَأَنفُسَنَا وأَنفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَل لَّعْنَةُ اللهِ عَلَي الْكَاذِبِينَ». 33 سعد ابن ابي وقاص مي گويد وقتي اين آيه (آيه مباهله) نازل شد پيامبر علي، فاطمه، حسن و حسين را صدا زده و فرمودند: «اللهُمَّ هَؤُلاَءِ أَهْلي»؛ 34 «خدايا! اينان اهل من هستند.»

حديث ثقلين:

قال تعالي: (قُلْ لاَ أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلاَّ الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبي‏) .35 زيد بن ارقم گويد: روزي پيامبر براي ايراد خطبه برخاسته، نزديک چاه آبي‌که به آن خُم مي‌گويند وميان مکه ومدينه واقع ‌است، حمد و سپاس خدا را به جا آورده، پند و موعظه کردند و فرمودند: «أَمَّا بَعْدُ أَيُّهَا النَّاسُ أَنَا بَشَرٌ يُوشِكُ أَنْ يَأْتِيَنِي رَسُولُ رَبِّي فَأُجِيبَ وَ إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمُ الثَّقَلَيْنِ أَوَّلُهُمَا كِتَابُ ‌ اللهِ فِيهِ النُّورُ فَخُذُوا بِكِتَابِ اللهِ وَ اسْتَمْسِكُوا بِه‏»؛ «اما بعد، اي مردم، من انساني هستم كه نزديك است فرستادة ربّم بيايد و من دعوت خدا را پاسخ گويم! و من دو چيز گران‌بها را در ميان شما بر جاي مي‌گذارم؛ كتاب خدا كه درآن نور و هدايت است، به كتاب خدا دست يازيد و به آن چنگ زنيد» نسبت به کتاب خدا تشويق و ترغيب نموده وسپس فرمودند: «وَ أَهْلُ بَيْتِي أُذَكِّرُكُمُ اللهَ فِي أَهْلِ بَيْتِي أُذَكِّرُكُمُ اللهَ فِي أَهْلِ بَيْتِي أُذَكِّرُكُمُ‌ اللهَ فِي أَهْلِ بَيْتِي‏»؛ «اهل بيت من، در مورد اهل بيتم خدا را به يادتان مي‌آورم. در مورد اهل بيتم خدا را به يادتان مي‌آورم، در مورد اهل بيتم خدا را به يادتان مي‌آورم.» حصين پرسيد: اي زيد، اهل بيت او کيانند؟ آيا زنان او از اهل بيتش نيستند؟ گفت: زنان ايشان از اهل بيت هستند ولي اهل بيت او کساني هستند که بعد از او صدقه برايشان حرام شده است. پرسيد چه کساني هستند؟ گفت: ايشان خاندان علي، خاندان عقيل، خاندان جعفر و خاندان عباس‌اند. پرسيد صدقه بر تمام ايشان حرام است؟ گفت: بله.»36

در روايت ديگري از ابو سعيد خدري آمده است: پيامبر فرمودند: «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمُ الثَّقَلَيْنِ إِلاَّ أَنَّ أَحَدَهُمَا أَكْبَرُ مِنَ الآخَرِ كِتَابُ‌ اللهِ مَمْدُودٌ مِنَ السَّمَاءِ إِلَي الأَرْضِ وَ عِتْرَتِي أَهْلُ بَيْتِي وَ إِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّي يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْض‏»؛ «من دو چيز گران‌بها را در ميان شما بر جاي مي‌گذارم؛ يكي از آن ‌ها بزرگتر از ديگري است، كتاب خدا كه ريسمان است كشيده شده از آسمان تا به زمين و عترت من يعني اهل بيتم و اين دو از هم جدا نمي‌گردند تا در كنار حوض بر من وارد شوند.»37

در روايت ديگري از ابو سعيد است که «فَانْظُرُونِي بِمَ تَخْلُفُونِي» ؛ «ببينيد بعد از من در مورد اينها چگونه رفتار مي كنيد.» 38

اما شيعيان مي‌گويند: موسي بن عبد ربّه مي‌گويد: شنيدم حسين بن علي روزي در زمان حيات پدرش در مسجدالنبي مي‌گفت: شنيدم پيامبر خدا مي فرمودند: «أَلاَ إِنَّ أَهْلَ بَيْتِي أَمَانٌ لَكُمْ فَأَحِبُّوهُمْ بِحُبِّي وَ تَمَسَّكُوا بِهِمْ لَنْ تَضِلُّوا...» ؛ «آگاه باشيد كه اهل بيت من مايه ايمني شما هستند آنها را به خاطر محبت من دوست داشته باشيد و به آنها چنگ زنيد تا گمراه نشويد.» پرسيده شد: اي نبي خدا، اهل بيت شما کيستند؟ فرمودند: «عَلِيٌّ وَ سِبْطَايَ وَ تِسْعَةٌ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ أَئِمَّةٌ أَبْرَارٌ أُمَنَاءُ مَعْصُومُونَ أَلاَ إِنَّهُمْ أَهْلُ بَيْتِي وَ عِتْرَتِي مِنْ لَحْمِي وَ دَمِي»؛ «علي و دو نوه‌ام و نُه نفر از فرزندان حسين، امامان امين و معصوم‌اند؛ همانا ايشان اهل بيت من و خاندانم از گوشت و خون من مي باشند.»39 واز امام صادق از پدرانشان روايت شده پيامبر فرمودند: «إِنِّي مُخَلِّفٌ فِيكُمُ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللهِ وَ عِتْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي وَ إِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّي يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ كَهَاتَيْن‏» و دو انگشت را به هم چسباندند. جابر ابن عبدالله انصاري برخاست و گفت: يا رسول الله عترت شما کيان‌اند؟ فرمود: «عَلِيٌّ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ الأَئِمَّةُ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ إِلَي يَوْمِ الْقِيَامَةِ»؛ علي و حسن و حسين و ائمه از فرزندان حسين تا روز قيامت.40

حديث چگونگي درود فرستادن بر ايشان:

قال تعالي (إِنَّ اللهَ وَمَلائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَي النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا) .41

ابو مسعود انصاري گويد: در مجلس سعد بن عباده بوديم که پيامبرخدا نزد ما آمدند. بشير بن سعد به ايشان عرض کرد: خداوند به ما امر کرده بر شما درود فرستيم، اي فرستادة خدا، چگونه بر شما درود فرستيم؟ وي گويد: پيامبر خدا سکوتي کردند تا جايي‌كه آرزو كرديم کاش او چنين پرسشي را طرح نمي‌کرد. پس فرمودند، بگوييد: «اللهُمَّ صَلِّ عَلَي مُحَمَّدٍ وَ عَلَي آلِ مُحَمَّد» تا آنجا که فرمودند «وَ السَّلاّمُ كَمَا قَدْ عُلِّمْتُم»42 و در روايت ابو حامد ساعدي آمده است: «اللهُمَّ صَلِّ عَلَي مُحَمَّدٍ وَ أَزْوَاجِهِ وَ ذُرِّيَّتِه‏ كَمَا صَلَّيْتَ عَلَي إِبْرَاهِيمَ...» تا آخرحديث43

حديث حرمت زکات بر اهل بيت

ابو هريره گويد: پيامبر فرمودند صدقه بر ما حلال نيست.44 در جاي ديگر مي‌گويد: هنگامي‌كه حسن بن علي خرمايي از خرماهاي صدقه را برداشت و در دهانش گذاشت، پيامبر فرمودند: «کخ کخ» تا او خرما ها را از دهانش بيرون انداخت، سپس فرمودند: آيا متوجه نشدي که ما صدقه نمي‌خوريم؟

در صحيح مسلم آمده است که فرمودند: «...آن‌ها را بيرون بينداز، آيا ندانستي...»45 مطلب بن ربيعة بن حارث در حديثي طولاني گفته است: دو نفر از جوانان بني هاشم نزد پيامبر رفتند و از او خواستند تا در جمع‌آوري صدقات مشغول به کار شوند تا آن‌ها نيز همانند مردم از صدقات دريافت کنند. پيامبر به ايشان فرمودند: صدقه براي آل محمد شايسته نيست، چرا که صدقه [در حقيقت] چرک و ناپاکي مردم است.46 در روايت ابن شهاب آن‌دو را عبد المطّلب بن ربيعة بن حارث بن عبدالمطّلب و فضل بن عباس معرفي مي نمايد.

در روايت ديگري که ابو رافع آن‌را نقل کرده و ابو داود نيز آورده، پيامبر فرمود: آقاي هر قومي از خودشان است وصدقه بر ما حلال نيست.47

آل البيت کيستند ؟

اهل سنت در اين‌که «آل البيت» کيان‌اند، اختلاف کرده‌اند و چند نظر در اين ميان وجود دارد:

نظرية اول:

کساني هستند که زکات بر آن‌ها حرام شده. قائلين به اين نظريه خود سه دسته هستند:

الف) ايشان بني هاشم و بني المطّلب هستند. شافعي و احمد بن حنبل بنا به يكي از نقل‌هايي كه از او شده و ثعلبي در اين گروه هستند.48 مقريزي نيز همين نظريه را اختيار کرده و با روايتي از جبير بن مطعم آن‌را تأييد كرده است. او مي‌گويد من و عثمان بن عفان خدمت پيامبر رفته، عرض کرديم: از خمس خيبر به بني المطّلب دادي و ما را رها کردي و ما نيز به منزلة يکي از شما هستيم. گفتند: بني هاشم و بني المطّلب يکي هستند!49 سپس مقريزي مي‌گويد: پس صحيح است [که بگوييم] اصلاً جايز نيست در هيچ حکمي ميان بني هاشم وبني المطّلب فرق قائل شد؛ چرا که به نص پيامبر آن‌ها يکي هستند، پس صحيح است که ايشان آل محمد هستند وحال که آل محمدند پس صدقه بر آن‌ها حرام است.50 هم‌چنين با حديث «حسني» بر آن استدلال کرده‌اند که مفاد آن چنين است: پيامبر عباس و فرزندانش را با پوششي در برگرفتند و سپس فرمودند: «يَا رَبِّ هَذَا عَمِّي صِنْوُ أَبِي وَ هَؤُلاَءِ أَهْلُ بَيْتِي، فَاسْتُرْهُمْ مِنَ النَّارِ، كَسَتْرِي إِيَّاهُم‏ بِمَلاَئَتِي هَذَا» ؛ «اين عمو و هم طراز پدر من است. ايشان اهل بيتم هستند، از آتش حفظشان كن؛ همانگونه كه اين‌ها را با پوشش خود در برگرفتم.» آنگاه در و ديوارهاي خانه آمين گفتند و پيامبر هم سه مرتبه فرمودند: آمين.

و در روايتي ديگر خطاب به عباس فرمودند: اي عمو، فردا با فرزندانت نزد من آييد. پس آن‌ها را جمع كرده و در پوششي قرار داد... تا آخر روايت.51

ب) اختصاصاً بني هاشم هستند و اگر بخواهيم ايشان را مشخص و معين نماييم، همانطور که زيد ابن ارقم، راوي حديث ثقلين معين كرده: خاندان علي، عقيل، جعفر و عباس هستند. قائلين به اين نظريه معتقدند: مراد از «البيت» خويشاوندان است و اين همان نظري است که امام ابو حنيفه و امام احمد در يکي از آراي خود به آن تمايل پيدا کرده‌اند، همانطور که ابن قاسم يکي از ائمة مالکي نيز آن را اختيار کرده است و بعضي از ايشان تا بدانجا پيش رفته‌اند کهگفته‌اند: هرکس آل را به غير از اين تفسير کند، نظرية نامربوطي داده است. ابن حجر هيتمي گفته است: «اينطور که اينان گمان مي‌کنند نيست.»52

ج) آل البيت، بني هاشم به بالا هستند تا غالب از اجداد پيامبر. پس پيامبر بني المطّلب و بني اميه و بني نوفل و بالا تر از ايشان، از طبقات قريش هم داخل مي شوند. اين نظري است که بعضي از اصحاب امام مالک به آن قائل شده‌اند.53

گفتني است اين‌ها خاندان ابولهب را از بني هاشم جدا کرده‌اند و اين به خاطر عاقبت بدي بود که او و همسرش دچار آن گرديدند. البته از فرزندان او برخي هم مسلمان شده‌اند. اگر معيار نسب باشد، نسبت ابولهب با پيامبر نکته‌اي است که بر کسي مخفي نيست.

از طريق ابن عمر و ابو هريره و عمار ياسر روايت شده که درة بنت ابي لهب به مدينه هجرت کرد. در آنجا برخي زنان به خاطر آيه ( تَبَّتْ يَدا أَبي‏ لَهَبٍ وَ تَبّ) که در مورد پدرش مي‌باشد به او کنايه زدند. او نيز اين ماجرا را براي پيامبرخدا نقل مي‌کند. ايشان نيز سکوت کرده، پس از آن‌که نماز ظهر را با مردم خواندند، خطبه‌اي ايراد نموده، مي‌فرمايند: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ ، مَالِي أُوذَي فِي أَهْلِي؟»؛ «اي مردم، چرا در مورد اهلم مرا آزار مي دهيد؟» 54 ابو هريره روايت کرده که سبيعه دختر ابو لهب نزد پيامبر آمد و گفت: اي پيامبرخدا، مردم مي گويند تو دختر هيزم جهنّمي! پيامبرخدا خطبه‌اي ايراد كرده، فرمودند: مَا بَالُ أَقْوَامٍ يُؤْذُونَنِي‏ فِي قَرَابَتِي» ؛ «چه مي‌شود كساني را كه در مورد خويشانم مرا اذيت مي‌كنند؟»55 اين‌ها دلالت دارد که از ذرية ابو لهب آن‌ها که مؤمن‌اند داخل بني هاشم هستند.

نظرية دوم:

آل بيت نبي، تنها فرزندان و همسران او هستند. از منظر صاحبان اين نظريه، «آل» و «اهل» يكي هستند. لذا گفته‌اند وقتي بگوييد: «آل الرجل» يا «اهله» يك چيز هستند ومقصود شما از آن، فقط همسر يا همسران و فرزندان او است. اين‌كه فرزندان پيامبر داخل اين مفهوم هستند، امري است روشن. همسران آن حضرت را از باب تشبيه به خويشاوندان داخل نموده‌اند؛ چرا كه رابطة پيامبر با آن‌ها با وفاست وي مرتفع نمي‌شود، چون ايشان به نص آيات قرآن، با هيچ يك از زنان گيتي همگون نيستند. 56 و «امّهات المؤمنين» بوده و در دنيا و آخرت بر آن‌ها حرام مي‌باشند و در دو جهان همسر پيامبر هستند. پس نسبت ايشان با پيامبر، قائم مقام نسب است.

آية 32 و 33 سورة احزاب كه «تطهير» در آن‌ها آمده وآية34 در شأن ايشان (همسران پيامبر) نازل شده است. پس خارج ساختن آن‌ها از مفهوم آل و اهل صلاح نيست.

ساعدي روايتي نقل كرده كه در آن پيامبر به اين امر تصريح كرده و گفته‌اند:

«اللهُمَّ صَلِّ عَلَي مُحَمَّدٍ وَ أَزْوَاجِهِ وَ ذُرِّيَّتِهِ...»57

شوكاني در حالي كه اين قول را ترجيح مي‌دهد، مي‌گويد: و اما همسران پيامبر، از جهت سياق آيه در ضمن آل البيت وارد مي‌شوند؛ چرا كه مخاطب آيات سه گانة (ذكر شده) ايشان‌اند و اينان هستند كه در خانه‌هاي او ساكن بوده‌اند و در منزل او اقامت داشته‌اند. اما داخل بودن علي و فاطمه و حسن و حسين به اين دليل است كه ايشان سبب نزول آية تطهير هستند؛ همانطور كه در بعضي احاديث پيش‌گفته به آن‌ها تصريح شده و او اين قول را ديدگاه ميانه ناميده است. اگر كسي آيه را مختص به يكي از دو گروه بداند، در حقيقت بعضي كه ورودشان واجب است را وارد كرده و آن‌را كه اهمالش جايز نيست، مهمل گذاشته است. گروهي از محققان هم اين را پذيرفته‌اند؛ مانند قرطبي، ابن كثير و ديگران. ابن حجر هيثمي هم آنرا ترجيح داده و گفته است: عز بن عبدالسلام فتوا داده است كه بايد به اين‌ها اكتفا كرد؛ يعني به فرزندان و همسران ايشان و اين با توجه به صلوات در تشهد امري ظاهر و آشكار است.

عبدالحميد طهماز مي‌گويد: بازگشت همة اين‌ها جز پيامبر به خديجه است؛ چرا كه حسنين از فاطمه هستند و او دختر خديجه است و علي هم در حالي‌كه كوچك بود در خانه او رشد و نمو يافته و سپس بعد از وي، با دخترش (فاطمه) ازدواج کرده است. پس روشن است كه بازگشت اهل بيت پيامبر به خديجه است نه غير او و اين همان است که ابن حجر عسقلاني آن‌را تقرير كرد. ساير همسران پيامبر هم به طور طبيعي داخل مي‌شوند؛ چرا كه خطاب آيه به تمام ايشان است.58

نظرية سوم:

آل و اهل در مورد همسران به کار مي‌رود. شوكاني از ابن عباس، عکرمه، مقاتل بن سليمان و سعيد بن جبير چنين نقل كرده است.59 امام بخاري، ابن ابي حاتم و ابن عساكر هم از اين دسته هستند.60 ايشان گفته‌اند: مراد از «البيت» خانة پيامبر است و مسكن همسران او به خاطر قول خداوند كه مي‌فرمايد: (وَ اذْكُرْنَ ما يُتْلي‏ في‏ بُيُوتِكُنَّ مِنْ آياتِ اللهِ وَ الْحِكْمَةِ إِنَّ اللهَ كانَ لَطيفاً خَبيراً) و همچنين سياق آيه هم مربوط به همسران پيامبر است، از آية (يا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لأَزْواجِكَ) عکرمه مي گويد هركس بخواهد با او مباهله مي‌كنم كه اين آيه دربارة همسران پيامبر نازل شده است.61

بخاري از طريق ابي معمر، از انس بن مالك ضمن يك حديث طولاني روايتي مي‌آورد كه مفاد آن چنين است: روز ازدواج پيامبر با زينب بنت جحش، بعد از آن‌كه از حضور طولاني مدت برخي حضار مجلس ناراحت شده بودند، به سمت اتاق عايشه حركت كردند و از مجلس خارج شدند، سپس به خانة تك تك همسرانش رفتند، در حالي‌كه به تك تك ايشان مي‌گفتند: «السَّلاَمُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ رَحْمَةُ اللهِ...‏».62 بعد هم روزي دعا کرده، گفتند: «اللهُمَّ اجْعَلْ رِزْقَ آلِ مُحَمَّدٍ قُوتاً»63 به اين معنا كه روزي آن‌ها كفايت زندگي‌شان را بكند. معلوم است كه اين دعا مستجاب است و تمام بني هاشم و بني المطّلب را نفرمود. در حالي كه در ميان اين‌ها افراد ثروتمند و برخوردار وجود دارد و روزيِ همة آن‌ها به حد کفاف نبوده است. آنچه در صحيحين از عايشه آمده نيز مؤيد اين نظريه است كه گفت: تا زمان حيات پيامبر اتفاق نيفتاد كه خاندان محمد از نان خورش سه روز سير شوند. 64

نظرية چهارم:

ايشان به خصوص علي، فاطمه، حسن و حسين هستند. ابو سعيد خدري، مجاهد، قتاده و كلبي نيز اين را گفته‌اند.65 نظر شيعيان نيز همين است و نُه نفر از فرزندان حسين را نيز به ايشان اضافه مي‌كنند. البته نظر شيعه كمي بعد، به طور مستقل ذكر خواهد شد. اين‌ها در تأييد نظرية خود، به آيه اشاره مي كنند كه آنچه در آن آمده، مخصوص ذكور است نه زنان و آن: «لِيُطَهِّرَكُمْ... عَنْكُم‏» است و اگر اختصاص به زنان داشت مي بايست بفرمايد «ليطهركن... عنكن». البته دو حديث «كساء» و «مباهله» هم روشن مي‌كنند كه مراد از آيه همان افراد ياد شده هستند. همچنين به آية «قُل لاَّ أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلاَّ الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَي»66 نيز استدلال كرده و گفته‌اند: قربي آل محمد و همان افراد ياد شده هستند.67 به اين‌ها اعتراض شده كه گروهي از مفسران، قربي را به تقرّب به خدا تفسير كرده‌اند؛ يعني در مقابل تبليغ، چيزي از شما نمي‌خواهم جز دوست داشتن در تقرّب به خدا. ابن عباس گفته است: «يعني اجري از شما نمي‌خواهم مگر اين‌كه مرا به خاطر قرابت و نزديكي كه به شما دارم دوست بداريد؛ چرا كه كسي از قريش نيست مگر اين‌كه ميان آن‌ها و ايشان قرابتي باشد.»68

و اگر بپذيريم كه آن قرابت نسبي است، اين‌كه محصور در افراد ياد شده باشد را نمي پذيريم بلكه شامل تمام قريش مي‌شود تا به خاطر نزديكي آن‌ها به پيامبر حقوقشان مراعات شود و مورد آزار و اذيت قرار نگيرند.69

نظرية پنجم:

آل و خاندان او پيروان ايشان هستند؛ يعني امّت وي تا روز قيامت و شامل دور و نزديك ايشان نيز مي‌شود. اين نظريه از جابر بن عبدالله، برخي صحابه و سفيان ثوري روايت شده و نووي و ازهري نيز اين‌را ترجيح داده‌اند.

اينان به حديث واثلة بن اسقع ليثي ـ از اصحاب صفّه ـ تمسك كرده‌اند كه پيامبر حسن و حسين ا صدا زدند و هر كدام را برروي يكي از پاهايشان نشاندند و فاطمه و شوهرش را نيز به آغوش خود نزديك كرده، سپس لباس خود را دور ايشان كشيدند و فرمودند: ««اللهُمَّ هَؤُلاَءِ أَهْلي» واثله گويد: پرسيدم: اي پيامبرخدا، من نيز از اهل شمايم؟ فرمودند: «وَأَنتَ مِن أَهلِي»70 دليل آورده‌اند كه واثله از بني ليث بن بكر بن عبد مناف بوده، و اينكه او از صحابي و تابعين پيامبر مي‌باشد. اين‌كه پيامبر سلمان و عبدالله بن مسعود را نيز از اهل بيت خود به حساب آوردند، مؤيد اين معناست. 71

گفته‌اند: لفظ «آل» از «آل» «يؤول»، به معناي رجع مشتق شده و بازگشت اتباع هم به متبوع ايشان است؛ چرا كه او امام و مولاي ايشان است.72

علامه دواني مي‌گويد: «آل او كساني هستندكه از طريق نسب يا نسبت به ايشان باز گردند و همانطور كه بر گروه اول [نسب] صدقة ظاهري را حرام كرده، برگروه دوم نيز صدقة معنوي را؛ يعني پيروي از ديگران در علوم و معارف. پس آل ايشان كساني هستند كه به وي بر مي‌گردند يا به حسب نسبت رساندن به زندگي جسماني پيامبر؛ مانند فرزندان نسبي ايشان يا به حسب نسبت رساندن به حيات عقلي پيامبر؛ مانند فرزندان روحي ايشان، از علماي راسخ و اولياي كامل و حكماي متألّه كه از انوار پيامبر بهره گرفته‌اند.»73 به اين نظر اشكال شده كه پيامبر اجمال را با گفته‌هايشان: «صدقه برآل محمد حلال نيست» و «اللهُمَّ اجْعَلْ رِزْقَ آلِ مُحَمَّدٍ قُوتاً» و نيز اختصاص صلوات بر آل ايشان در دعا، بر طرف كرده‌اند. تمام اين‌ها دلالت بر خصوصيت آل و اهل ايشان مي‌كند؛ چرا كه صدقه بر اتباع ايشان حرام نيست و آن‌ها ملزم به زندگي به قدر كفايت نيستند و مأمورند در تشهد تنها بر آل او صلوات و درود بفرستند. بنابراين، اين يكي از ويژگي‌هاي پيامبر است و اتباع او در آن داخل نمي‌شوند.74 آنگاه پيامبر خود ميان آل محمد و امت فرق گذاشتند. هنگامي كه قوچي را قرباني كردند، دعا كرده فرمودند: «اللهُمَّ تَقَبَّلْ مِنْ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ مِنْ أُمَّةِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله و سلم » 75 مقريزي مي‌گويد: ببين چگونه ميان آل و امتش فرق گذاشت و حقيقت عطف هم مغايرت است.76

نظرية ششم:

آل پيامبر پرهيزكاران از امت اويند. قاضي حسين اين‌را حكايت كرده و راغب اصفهاني و گروهي از علما هم به آن متمايل شده‌اند.77 ايشان به آنچه از انس روايت شده تمسك كرده‌اند كه گفت: از پيامبر پرسيدند: آل محمد كيان‌اند؟ فرمودند: «همة پرهيزكاران»، و اين آيه را تلاوت کردند؛ ( إِنْ أَوْلِيَآؤُهُ إِلاَّ الْمُتَّقُونَ) .78

به اين نظر اعتراض كرده‌اند كه اين حديث را تنها نوح بن مريم از يحيي بن سعيد، از انس روايت كرده، از طريق ديگري هم از نافع بن هرمز از انس روايت شده كه اهل حديث به روايت هيچ ‌كدام از اين دو احتجاج نمي‌كنند.79

كلام خدا با نوح دربارة پسرش را هم دليل آورده‌اند : (إِنْ أَوْلِيَآؤُهُ إِلاَّ الْمُتَّقُونَ) و گفته اند، خداوند او را به خاطر شركش از اهل نوح خارج كرد. پس فهميده مي‌شود كه آل پيامبر پيروان متّقي ايشان هستند. بر اين مطلب هم اشكال شده كه مراد اين است: «او از اهل تو نيست، از آن كساني كه به تو امر كرديم، آن‌ها را با خود ببري چرا كه خداوند قبل از آن، به او فرمود: (وَ أَهْلَكَ إِلاَّ مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ) 80 پس فرزند او از كساني نيست كه نجات آن‌ها ضمانت شده است. البته اين اعتراض، آن‌ها را در نظرشان كمك مي‌كند؛ چرا كه ايشان آن را به تقوا مقيد كرده‌اند نه به نسب.

بهتر است با قول خداوند كه قبل از آن آمده، به ايشان اعتراض كرد:«قُلْنَا احْمِلْ فيها مِنْ كُلٍّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَ أَهْلَكَ إِلاَّ مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ وَ مَنْ آمَنَ...». 81 كه خداوند حمل شدگان را اينگونه شمرد: از هر نوعي دو جفت و اهل خودت و كساني كه به تو ايمان آوردند.

اگر اهل پيامبر و مؤمنان، داراي يك معنا بودند، آنان را بر اهل عطف نمي‌كرد؛ چرا كه عطف مقتضي مغايرت است. مقريزي مي‌گويد: «درست اين است كه پرهيزكاران امت او اولياي او هستند، نه اهل و آلش؛ چرا كه جايز است يكي از آن‌ها از خويشاوندان پيامبر باشد ولي در عين حال از آل وي نباشد؛ مانند ابو لهب وگاهي شخص از اوليا هست اما در همان حال، از نزديكان و اقارب او نيست.»82

اما گرايش عمومي شيعيان به اين است كه آل محمد وآل نبي و عترت (كه مقصودشان فرزندان علي بن ابي‌طالب علیه السلام از حضرت فاطمه است) به يك معني هستند، ليكن برخي از متأخرين ايشان كه بهاء الدين اربلي و ريان بن صلت قمي از آنان هستند، سعي كرده‌اند ميان «آل وعترت» با «اهل» تفاوت بگذارند،83 اما عموم ايشان قائل شده‌اند كه اهل‌بيت پنج نفرند؛ پيامبر، علي، فاطمه، حسن وحسين. بعضي از گروه‌هاي شيعي، به خصوص اثني عشري‌ها، نُه نفر از فرزندان حسين را هم به ايشان اضافه مي‌كنند و آن‌ها را ائمة معصوم مي‌دانند.84 حتي برخي از غاليان از فرقة حروفية باطني اين پنج نفر را بر پرچم‌هايشان به شكل پنجة بازِ انسان رسم كرده و گمان كرده‌اند آن به لفظ جلالة «الله» اشاره دارد!85

و همسران پيامبر و كساني غير از حضرت فاطمه، از فرزندان پيامبر و كساني غير از حسن و تمام فرزندانش و كساني غير از حسين و فقط يكي از فرزندانش، از نوادگان پيامبر را از اهل نمي‌دانند و گمان مي‌كنند. امام دوازدهم همان مهدي منتظر است.86

برخي به شيعه، به‌خاطر ادعاي عصمت و امامت براي آل‌البيت، اعتراض كرده‌اند . ابن‌تيميه گفته است: « در اين آيه و حديث ـ حديث كسا و آية تطهير ـ دلالتي بر عصمت و امامت ايشان نيست»87 و همچنين تعيين نُه نفر از آن‌ها به عنوان امامان بعد از علي وحسن وحسين و ادعاي اين‌كه نهمين از ايشان (دوازدهم نسبت به قبلي ها) همان مهدي منتظر است. تمام اين‌ها حرف‌هايي بي دليل است كه با معيارهاي ما ثابت نمي‌شود؛ چراكه عصمت تنها براي پيامبران است. اما در آية تطهير چيزي كه دلالت بر عصمت اهل بيت نمايد نيست بلكه به عكس، اگر آن‌ها خدا را در آنچه به آن امركرده اطاعت كنند ايشان را ازگناهان پاك مي‌كند. 88 شكي نيست‌كه اين ادعا بيش از آن‌كه از متون ناشي شود، از ديدگاه آنها در بارة خلافت ناشي مي‌شود.89

و نيز اگر امر محصور در «اهل بيت» است، پس چرا سلمان فارسي را به ايشان ملحق كرده‌اند و اُم كلثوم دختر علي و مادرش فاطمه بنت اسد را از آن‌ها خارج نموده‌اند؟!90

تمام آنچه علما گفته‌اند كه شيعه هم جزو آنان است، خلاصه مي‌كنيم در اين‌كه فاطمه و علي و حسن و حسين، همگي به نص حديث كسا و مباهله، اهل كسا يا عبا هستند و همسران پيامبر از «اهل بيت» مي‌باشند. با توجه به شمول آية 30 تا 34 سورة احزاب و آل علي، آل جعفر، آل عقيل و آل عباس، تمام ايشان آل محمد هستند كه زكات بر ايشان حرام است ـ غير از همسران ايشان، بنا به نظر همه ـ و به مقتضي احاديث وارده نمي‌توان آن‌ها را به عنوان کارگزاران بر زكات به كار گرفت.

همچنين روشن شدكه قرابت درجاتي دارد؛ قرابت علي و فاطمه، بعد از اين دو، قرابت حسن و حسين به اجماع، در مرتبة نخست قرار دارد. با اين‌كه عمو (در اينجا عباس) هم‌طراز پيامبر است اما خويشاوندي ظاهراً به معناي خويشاوندي علي مي باشد.91

با اين وجود، گاهي آنچه عموم مردم و خصوص عرب به آن معتقدند، به ذهن مي‌آيد كه نسب تابع پدر است نه مادر! و اگر آن‌گونه است، چطور فرزندان علي از فاطمه داخل نسب پيامبر مي‌شوند؟

مقريزي از اين پرسش پاسخ داده است: در اينجا دو نظريه هست:

1. آن‌ها داخل در نسب پيامبرند كه نظر شافعي و يكي از آراي احمد است و دليل آن‌هم اجماع مسلمين بر داخل بودن فرزندان فاطمه در ذرية پيامبر است؛ چرا كه هيچ‌يک از دختران ايشان فرزندي که باقي بماند بر جاي نگذاشتند. پس كساني از فرزندان بيت او به ايشان منسوب مي‌شوند که از فاطمه‌اند و دربارة حسن پسر دخترشان فرمودند: «إِنَّ ابْنِي هَذَا سَيِّدٌ...»؛ «همانا اين پسرم سرور است» هنگامي كه از فاطمه متولد شد فرمودند: «أَرُونِي ابْنِي مَا سَمَّيْتُمُوه‏؟»؛ «پسرم را به من نشان دهيد، نامش را چه گذاشته‌ايد ؟» فاطمه فرمود: او را حرب ناميده‌ام، فرمود: بلكه او حسن است!

2. داخل در نسب پيامبر نستند و اين نظرية ابوحنيفه و يكي از آراي احمد است و دليل ايشان نيز اين است كه فرزندان دختران در حقيقت منسوب به پدران خود هستند، پس هذلي و تيمي و عدوي اگر از همسر هاشمي خود فرزند دار شوند، به نظر يقين، آن بچه هاشمي نخواهد بود.

اما اين‌كه فرزندان فاطمه داخل ذرية پيامبر هستند، شرافتي است كه اين تبار بزرگ و پدر بزرگوار دارا هستند.كسي كه در عالم هيچ كس به مقام او نمي‌رسد، به خاطر قوت و جلالت و عظيم القدر بودن پيامبر، اين شرافتي است که به فرزندان دختر هم سريان پيدا مي‌كند.92 پس در حقيقت اينجا دو نظريه نداريم؛ چرا كه هر دو به خصوصيت پيامبر در اين مسأله اتفاق دارند و در غير ايشان نيز متفق ‌اند بر اين‌كه فرزندان دختر به مادرشان منتسب نميشوند.

شريف و سيد

با گذشت زمان، اصطلاح «آل البيت» جهت‌گيري ديگري پيدا كرد و منسوبان به آن، خودشان يا ديگران آن‌ها را به شريف، اشراف يا سيد، ساده متصف كردند. پس به كساني كه از نسل حسن بودن اشراف و بر كساني كه از نسل حسين بودند، ساده اطلاق شد.93 البته سيوطي يادآوري مي‌كند كه هركسي از آل البيت باشد را شريف مي نامند، مي‌خواهد حسيني باشد يا حسني، جعفري باشد يا عقيلي و يا عباسي و تا آغاز عهد فاطميان در مصر به همين صورت بود و هنگامي كه فاطميون حكومت را به دست گرفتند، اسم «شريف» را تنها مختص فرزندان حسن و حسين كردند.94

عمر ابوبكر باذيب، درمقاله‌اي مي‌نويسد: «لقب شريف بر كساني كه زير سلطة فاطميان بودند، در مصر، مغرب، حجاز، فلسطين و قسمت‌هاي ديگري از سرزمين شام و عراق اطلاق شد و بر كساني از اشراف كه در يمن و نقاط ديگر، خارج از سلطة آن‌ها بودند، غالباً لقب «سيد» اطلاق مي‌شد.»95

عبدالله محمد سنوسي، در خصوص اين اشكال به اين نتيجه رسيدكه : ما نمي‌توانيم بگوييم اصلاً ميان دو لقب فرقي نيست، بلكه تفاوتي دارند و آن اين‌كه هرگاه كسي امور مكه و مدينه يا يكي از آن‌ها را عهده‌دار مي‌شد و او از نسل حسن و حسين بود، به «شريف» ملقّب مي‌گشت و الاّ او تنها سيد بود.96

محمد عبده يماني مي‌نويسد: اهل عراق تنها كسي را كه از بني عباس بود شريف مي‌ناميدند و بسياري از اهل شام و غير آن‌ها؛ مانند مصريان، تنها كسي را كه از فرزندان علي بن ابي‌طالب بود شريف مي‌خواندند و بلكه تنها كساني را كه از فرزندان حسن و حسين بودند، شريف مي‌شمردند، اما در حجاز، شريف اطلاق نمي‌شد مگر بر كساني از فزندان حسنين كه امارت مكه را عهده دار مي‌شدند. خلاصه اين‌كه دو لقب از نظر دلالت لفظي و معنوي فرقي ندارند و تمام آنچه ذكر مي‌شود، تنها عرفي است كه محدود به موقعيت خاصي است و عرف عام نيست. پس هر سيّدي شريف است و هر شريفي سيد.97

مصطفي اوز، همانگونه كه گذشت، مي‌گويد: كسي که از نسل حسن باشد، شريف ناميده مي شود و كسي كه از حسين باشد سيدش مي‌خوانند.

محمد سعيد كمال مي‌نويسد: نخستين كسي كه لقب شريف به او اطلاق شد، مرتضي علي‌بن حسين (436 ـ 355 هـ..) و پس از او رضي محمد بن حسين ( 406 ـ 359 هـ .) مي باشد. بر نسل امام علي علیه السلام لقب «علويين» اطلاق مي‌شد. بر نسل پدرش از طريق برادران وي، لفظ «طالبيين» . اين لقب هيچ‌گاه نه به جعفر صادق ( 148ـ 80 هـ .) و نه به علي الرضا بن موسي الكاظم (202 ـ 153 هـ .) اطلاق نشد.98

محبت آل البيت در نزد تمام مسلمانان، مظهري از احترام و محبت به پيامبرخدا شمرده مي شود و معرفت به ايشان معرفت به جايگاه‌شان نزد پيامبر است و اگر مسلمانان به آن معرفت پيدا كنند، به حق واجب آن‌ها و نيز حرمتشان معرفت پيدا مي‌كنند99 و براي اين که از سوي افراد آشنا اذيت نشوند، لباس‌هاي خاصي بر ايشان اختصاص يافت تا از ديگران متمايز گردند. همزمان، دفاتر رسمي‌اي تشكيل گرديدكه شجره‌نامه‌هايشان را ثبت و مناقب‌شان را تاريخ نگاري مي‌كردند وهنگامي‌كه به خاطر تكريم شخصيتشان از دريافت زكات و صدقات منع شدند، اسامي ايشان در دفاتر بيت المال ثبت گرديد و براي آن‌ها حقوقي مشخص قرار دادند. براي اين‌كه افرادي كه به ناحق خود را به اين خاندان منتسب مي‌كردند از اين مزايا منع شوند، در زمان حكومت عثماني منصب نقيب الأشراف درست شد100 كه به امور ايشان رسيدگي مي‌كرد و با انواع مختلفي از كيفر و جريمه، مانع مدعيان دروغين مي‌شدند. اين منصب تا پايان عهد عثماني به فعاليت خود ادامه داد. 101

حرمت زكات برآل البيت

از آنجا كه نظريات فقها در مسألة «آل البيت» بر احكام مربوط به آن معطوف شد (در نظرية نخست‌كه به سه رأي منشعب گرديد) مسأله را از اين منظر نگريسته‌اند كه: اولاً، صدقه بر چه كساني حرام است؟ و دوم، حرمت به كارگيري ايشان در كارگزاري صدقات.

حرمت پرداخت زکات واجب به اهل بيت

همانگونه‌که گذشت زکات بر آل علي، آل جعفر، آل عقيل، آل عباس وآل حارث‌بن عبدالمطّلب وموالي آن‌ها حرام است. دراين مسأله تنها ابن القاسم از مالکي‌ها ابراز مخالفت‌کرده است؛ چرا که او موالي را از

آل البيت نمي‌داند.

همچنين فقها اتفاق نظريه دارند که همسران پيامبر جزو کساني از آل او نيستند که صدقه برايشان حرام است.102

همچنين در اين مسأله تنها ابن قدامه و ابن تيميه مخالفت کرده‌اند، چون امّهات المؤمنين را از کساني مي‌دانند که صدقه بر ايشان حرام است؛ چرا که آن‌ها از آل البيت هستند و در اين مسأله به آنچه از عايشه روايت شده تمسک کرده‌اند که او صدقه‌اي را که خالدبن سعيدبن عاص برايش فرستاده بود، رد کرد و گفت: صدقه بر ما آل محمد صدقه حلال نيست.103

فقها دربارة بني المطّلب، برادر هاشم اختلاف نظر دارند. حنفي‌ها و مشهور از مالکي‌ها و يکي از دو نقل حنابله معتقدند که ايشان از زکات مي‌گيرند؛ چرا که داخل عموم آية ( إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاء وَالْمَسَاكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَفِي الرِّقَابِ وَالْغَارِمِينَ وَفِي سَبِيلِ اللهِ وَابْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةً مِّنَ اللهِ وَاللهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ )104 مي‌باشند اما اين‌که در يك پنجم خمس با بني هاشم شريکند به خاطر نصرت [ياري اهل بيت] است نه قرابت واين نصرت مانع از زکات نيست.

اما شافعي و مالکي در قول غير مشهورشان و حنابله در نقل ديگري معتقدند بني المطّلب همانند بني‌هاشم از دريافت زکات منع شده‌اند به خاطر روايت پيامبرکه فرمودند : «أَنَا وَ بَنُو الْمُطَّلِبِ لَمْ نَفْتَرِقْ فِي الْجَاهِلِيَّةِ وَ لاَ فِي الإِسْلام»؛ «من فرزند مطّلب در جاهليت و نه در اسلام از هم جدا نمي‌شويم» تا آنجا که پيامبر براي آن دليل نيز آورده‌اند: «أَلَيْسَ فِي خُمُسِ الْخُمُسِ مَا يُغْنِيكُمْ»؛ «آيا يك پنجم خمس شما را بي نياز نمي‌كند ؟!» البته اگر ايشان از يك پنجم خمس منع شده و دچار تنگ دستي گرديدند، بر خلاف نظر بعضي از شافعي‌ها وحنابله، مذهب بيشتر فقها اين است که از زکات براي ايشان صرف گردد.105

ابو حنيفه در زمان خودش اجازه داده بود تا کساني از بني هاشم که از حقوق خود محروم گشته بودند، از زکات استفاده نمايند. مالکي‌ها هم در قول مشهوري كه از آن‌ها نقل شده با ابوحنيفه موافقت کرده وگفته‌اند: بلکه اولويت با آنها است اما شافعي وحنبلي‌ها مطلقاً اجازه نداده‌اند.106

تمام آنچه گفته شد، در باب صدقات واجب بود اما در زمينة صدقات مستحبي ميان فقها سه نظريه وجود دارد:

1. جواز، که اين نظر بعضي از حنفي‌ها و شافعي‌ها است. احمد نيز روايتي در اين زمينه دارد چرا که صدقات مستحبي از اوساخ و چرک مردم نيست.

2. منع، که نظر بعضي ديگر از حنفي ها وشافعي‌ها است وحنبلي‌ها هم بر اين نظريه‌اند، چرا که ادله در باب صدقات عام هستند؛ واجب باشد يا مستحب.

3 ـ جواز همراه با کراهت، مالکيان در حالي‌که ميان ادله جمع کرده‌اند، به اين مطلب راي داده ‌اند.107

پرداخت زکات هاشمي به هاشمي

ابو يوسف از ابو حنيفه روايت مي‌کند که جايز است هاشمي زکات خود را به هاشمي ديگر بپردازد؛ چرا که «الناس» در حديث، غير از خودشان است و اين تنها نظر حنفيان مي‌باشد و ديگران متعرض آن نشده‌اند.108

كارگزاري هاشمي در صدقات در مقابل دريافت حقوق

حنفي‌ها و مالکيان و شافعيان و گروهي از حنبليان گفته اند: به كارگيري هاشمي به عنوان «كارگزار صدقات» جايز نيست، آن هم به خاطر حديثي که پيش‌تر آمد و آنچه که مسلم از ابو هريره روايت کرده است. البته بيشتر حنبلي‌ها و بعضي از حنفي‌ها آن‌را اجازه داده‌اند.109

مردم در همة زمان‌ها اين‌گونه بوده‌اند: يا حسرت نعمتي را مي‌خورند يا نسبت به آن حسادت مي‌ورزد؛ يا از آن نعمت بر خوردارند يا محروم از آن ويا شاکر آنند و يا ناسپاس. خداوند سبحان مي فرمايد:

«مَا يَوَدُّ الَّذينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتابِ وَ لاَ الْمُشْرِكينَ أَنْ يُنَزَّلَ عَلَيْكُمْ مِنْ خَيْرٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَ اللهُ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشاءُ وَ اللهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظيمِ» 110 وباز فرمود: «وَ اللهُ أَعْلَمُ بِأَعْدائِكُمْ وَ كَفي‏ بِاللهِ وَلِيًّا وَ كَفي‏ بِاللهِ نَصيراً»111

در اينجا بايد به جنبة ديگري نيز اشاره کنيم وآن اخلاق و رفتار کساني است که از آل‌البيت نبودند و نيز کساني که از ايشان بودند؛ چرا که گذشت زمان ومرور ايام وسختي دوران احياناً آنچه را که شايسته است از ياد مي‌برد. پس يکبار ديگركساني كه فضايل پيامبرخدا و مزايايي كه براي اهل‌بيت ايشان ذكر شده است را بسيار تكرار مي‌كنند. آنچه که براي صفيه بنت عبدالمطّلب رخ داد و موضعي که پيامبر گرفتند ياد آور مي‌شوم، چون دلالت روشني است بر حيثياتي که پيامبر را واداشت تا توجه و دقت ديگران را به خاندان واهلش متوجه سازد.

از ابن عباس روايت شده که گفت: يکي از پسران صفيه فوت کرد . وي بر پسر گريست، پيامبر از او پرسيد: عمه جان! گريه مي‌کني؟کسي که فرزندي از او در راه اسلام بميرد، در بهشت خانه‌اي دارد که در آن ساکن مي شود. بعد از آنکه صفيه از محضر پيامبرخارج شد، با مردي روبه رو شد که به او گفت: قرابت ونزديکي به محمد در نزد خدا از هيچ چيز کفايت نمي‌کند. بار ديگر صفيه گريست به گونه‌اي که پيامبر خدا صداي او را شنيد و از خانه خارج شد و در حالي‌كه او را مورد تکريم و نيکي و احسان خويش قرار داده بود، فرمود: عمه! با آن حقيقت که به تو گفتم، باز گريه مي کني؟ عرض کرد: از آن نمي‌گريم! و پيامبر را از آنچه واقع شده بود آگاه ساخت. حضرت غضبناک شد و فرمود: بلال! براي نماز اذان بگو بلال امتثال كرد و اذان گفت. پيامبر حمد وثناي الهي گفته، فرمودند: گروهي را چه مي‌شود که گمان مي‌کنند قرابت و نزديکي من سودي ندارد! تمام نسب وسبب‌ها روز قيامت منقطع مي‌شود مگر نسب وسبب من. رحم من در دنيا وآخرت به هم متصل هستند. عمر بن خطّاب مي‌گويد آن روز که اين مطلب را از پيامبرخدا شنيدم، با امّ کلثوم (دختر علي از فاطمه) ازدواج کردم؛ چرا که دوست داشتم ميان من و ايشان سبب و نسبي باشد.112

ابن عمر از پدرش نقل مي‌کند: هنگامي‌که او با امّ کلثوم ازدواج کرد، گفت: شنيدم پيامبر خدا فرمود: تمام دامادي‌ها يا سبب و نسب‌ها روز قيامت قطع مي‌گردد جز دامادي و سبب و نسب من.113

در روايت ديگري از جابر بن عبدالله، پيامبر فرمودند: بلکه نفع مي‌رساند، حتي اگر در قبيلة حکم و حاء در يمن باشد. پس تمام روايت را نقل مي‌كند. 114

پی ‌ نوشت ‌ ها:

1 . جوهري، اسماعيل بن حماد، الصحاح، ط3، ج4 (د.م: د. ن، 1402هـ/1982م)، 1628، ماده «آل».

2. عالم شاهي، آب – آيينه، دائره‌المعارف ‌الاسلاميه ‌الکبري، ج1 (تهران: سحاب، 1370ش/1991م)، 408، ماده «آل».

3. راغب اصفهاني، حسين بن محمد، المفردات في غريب القرآن، محمد سيد کيلاني (القاهره: مصطفي البابي الحلبي و اولاده، د.ت)، 30 ؛ ابن حجرهيتمي، احمدبن‌محمد، الدرالمنضود في ‌الصلاه والسلام علي صاحب‌المقام‌المحمود، (مدينه:دارالمدينه‌المنوره،1416هـ/1995م)، 89

4. جوهري ج4، 1627 ماده(اول)؛ ابن‌منظور، محمد‌بن‌مکرم، لسان ‌العرب، ج11 (بيروت‌: دارصادر، د.ت)، 37، ماده (اول). محمدعلي‌بن ‌علي‌تهاوني ‌در کشاف اصطلاحات ‌الفنون، ج1 (بيروت: دارالکتب العلميه، 1418هـ/1998م)، مي‌گويد: کساني که مي‌گويند اصل آل، اهل بوده، بصريان، وکساني که ‌آن را منقلب از «اَول» مي دانند، کوفيان از اهل لغت هستند؛ آل غصيه، عبدالکريم، آل البيت النبوي، روزنامه المدينه (7/10/1417هـ . /21/11/1996م)، 15

5. محجوب، فاطمه، الموسوعه الذهبيه للعلوم الاسلاميه (القاهره: دار الغد العربي، د.ت)، 502

6. تهاوني، ج1، 117

7. راغب اصفهاني، 30

8. ابن حجرهيتمي، 89 ؛ عالم شاهي، ج1، 408

9. تهاوني، ج1، 118

10. جوهري ج4، 1628 ـ 1629 ؛ ابن منظور، ج11، 28 ـ 29 ؛ راغب اصفهاني، 29 ماده (اهل).

11. ابن منظور، ج2، 14 ـ 16 ماده «بيت».

12. زبيدي، محمدمرتضي، تاج العروس، ج4 (بيروت دارالاحياءالتراث العربي، 1386هـ/1966م)، 457 ـ 459، ماده «بيت».

13. جوهري ج2، 735، ماده «عتر».

14. زبيدي ج12، 520، ماده «عتر».

15 . ابن منظور ، ج4، 538 ، مادة «عتر».

16 . مقريزي، احمد بن علي، امتاع الاسماع بما للنبي من الاحوال و الاموال والحفده والمتاع، تحقيق: محمد عبدالحميد النميسي، ج6 (بيروت: دارالکتب العلميه، د.ت)، 13

17 . مصطفي، ابراهيم، و آخرون، المعجم الوسيط (استانبول: مکتبه الاسلاميه، د.ت)، 579، ماده (عباء).

18 . هود‌ : 73

19. قصص : 12

20 . احزاب : 33

21 . ابن حنبل، احمدبن حنبل، مسنداحمدبن حنبل.ترقيم: محمدعبدالسلام الشافي، ج6 (بيروت: دارالکتاب العلميه، 1413 هـ/1993م)، 331، شماره (26606) ؛ المحب الطبري. احمدبن عبداله، ذخائر القبي في مناقب ذوي القربي، تحقيق، اکرم البوشي (جده مکتبه الصحابه، 1415هـ/ 1995م) 55 ـ 56 ؛ سيوطي جلال الدينعبد الرحمن، الخصائص الکبري ج2 (بيروت دارالکتب العلميه، د.ت) 463 ـ 465 ؛ جمل الليل، يوسف بن عبداله، الشجره الزکيه في الانساب و آل بيت النبوه (الطائف: دار الحارثي للطباعه، د.ت)، 309

22 . ابن حنبل، ج6، 337، شماره (26653).

23. ري شهري، محمد، اهل البيت في الکتاب و السنه (قم، دارالحديث، 1375ش)، 31

24. ابن حنبل، ج 6، 337، شماره (26653)، طبري محمد بن جرير، ريالجامع البيان، تعليق محمود شاکر، ج32 (بيروت

دارالاحياءالتراث العلمي، د.ت)، 12 ـ 13آن را از طريق ابي سعيدخدري وعمربن ابي سلمه از ام سلمه نقل کرده است ؛ محب طبري 55 ـ 56

25 . ابن جرير طبري، ج22، 11 از طريق زبيد از ابن حوشب از ام سلمه، ري شهري، 30

26 . مسلم، مسلم بن حجاج قشيري، صحيح مسلم، ج15 (بيروت دارالمعرفه، 1421هـ/2000م)، 190، شماره (6211).

27 . ابن حنبل، ج3، 317، 349، شماره (13736)و (14048)

28 . ابن حنبل، ج3، 317، شماره (13736)و349 شماره (14048).

29. هيتمي، احمدبن حجر، الصواعق المحرقه (قاهره: مکتبه القاهره د.ت)142، فقال: حديث حسن ؛ قاضي عياض، عياض بن موسي، الشفابتعريف حقوق المصطفي، تحقيق: علي محمدالبجاوي، ج2 (بيروت دار الکتب العربي، د.ت) ؛ 607

30. ري شهري، 32 ؛ محب طبري، 56

31. ري شهري، 32 ـ 33

32. ري شهري، 58

33. سوره آل عمران: آيه 61

34. مسلم ج 15، 171شماره 617

35. سوره شوري آيه23

36. مسلم ج 15، 174 ـ 175، شماره (6175)؛ ابن حنبل، ج 4، 448، شماره (19287)و (19334) ؛ محب طبري، 47

37. ابن حنبل، ج 3، 18، 33، 73، شماره (11110)، (11217)، (11567).

38. ابن حنبل، ج 3، 22، شماره (11137) ؛ قاضي عياض، ج 2، 605

39. ري شهري، 58

40. ري شهري، 58.

41. احزاب : 56

42. مسلم ج 3، 345، شماره (906) و (907)؛ ابن حنبل، ج5، 323، شماره (22415) و قبلش شماره هاي (17071) و (18128) و (18129) و (18157).

43. ابن حنبل، ج5، 495، شماره (23663) ؛ ابوداود، سليمان بن اشعث، سنن ابي داوود، ج 1، (حمص: محمدعلي السيد 1388هـ/1969م)؛ 598، شماره (976 ـ 978).

44. مسلم، ج 7، 174، شماره (2471).

45. بخاري، محمدبن اسماعيل، صحيح بخاري، تحقيق : قاسم الشماعي الرفاغي، ج 1، (بيروت دارالقلم، 1407هـ/ 1987م )، 628، شماره (1394) ؛ مسلم، ج 7، 174، شماره (2470).

46. مسلم، ج7، 176، شماره 2478

47. مسلم، ج 7، 178، شماره (2479). ابو داود، ج 2، 298، شماره (1650).

48. هيتمي، احمدبن حجر، الصواعق المحرقه، 142

49. بخاري، کتاب المغازي، باب غزوه خيبر، ج 25، 249، شماره (696).

50. مقريزي، ج 5، 382

51. قاضي عياض، ج 2، 607 ؛ هيتمي، احمدبن حجر، الصواعق المحرقه، 142

52. هيتمي، احمدبن حجر، الدرالمنضود، 90، شوکاني محمد بن علي، فتح القدير، ج 4 (د.م: المکتبه الفيصليه، د.ت.)380

53. مقريزي ج5، 374

54. شامي، محمدبن يوسف، سبل الهدي و الرشادفي سيره خيرالعباد، تحقيقعادل عبدالموجود و علي معوض ج 11 (بيروت دارالکتب العلميه1414هـ /1993م )4

55 . شامي ج11، 4

56 . احزاب: 32

57 . بن حنبل، ج5، 495، شماره (23663).

58 . شوکاني، ج4، 27، هيتمي، احمدبن حجر، الدرالمنضود، 90، هيتمي، احمدبن حجر، الصواعق المحرقه، 141، طهمازعبدالحميد، السيده خديجه ام المومنين و سباقه الخلق الي الاسلام (دمشق: دارالقلم، 1410هـ/1990م)، 52

59 . ابن جوزي، عبدالرحمن بن علي، زادالمسير، ج6 (بيروت المکتب الاسلامي، د.ت.)381، شوکاني ج4، 279

60 . Mustafa‌‌ Oz, Dia, Islam Ansiklopedisi (Istanbul: Islsm1994)X,499,Ehl ـ iBeyt Maddesi

61 . شوکاني، ج 4، 278 ـ 279

62 . بخاري، کتاب تفسير، ج 6، 450 شماره (1218).

63 . ابن حنبل، ج2، 587، شماره (9767).

64 . بخاري، کتاب الاطعمه، باب ما کان السلف يدخرون، ج 7، 143، شماره (335).

65 . شوکاني، ج 4، 278 ـ 279

66 . شوری: 23

67 . Mustafa‌‌ Oz, Dia, X,499

68 . شبراوي، عبداله بن محمد، الاتحاف بحب الاشراف (قاهره : مطبعه الادبيه، د.ت)، 17

69 . ابن جرير طبري، ج، 22، 12 ـ 11، ابن جوزي، ج 7، 384 ـ 385، Mustafa‌‌ Oz, Dia, X,499

70 . ابن جرير طبري، ج، 22، 12 ـ 11، مقريزي ج 5، 393، محب طبري 59.و فيه زياده قول واثله : «انها من ارجي ما ارتجي ».

71 . Ehl ـ iBeyt Maddesi، Mustafa‌‌ Oz, Dia, X,499

72 . مقريزي ج 5، 392

73 . تهاوني ج 1، 118

74 . قريزي ج 5، 390

75 . مسلم کتاب الاضاحي، باب استحباب الضحيه و ذبحها ج 13، 123 ـ 124، شماره (5074)

76 . مقريزي ج 5، 381

77 . راغب اصفهاني، 30 ـ 31 ؛ مقريزي ج 5، 392

78 . سوره انفال، آيه34: علاءالدين الهندي، علي المتقي بن حسام، کنزالعمال، ج3 (حلب: مکتبه التراث الاسلامي، 1389هـ/1969م). 91 شماره 5624 ؛ المقريزي ج5، 398

79 . المقريزي ج5، 398

80 . هود : 40

81 . هود : 40

82 . المقريزي ج5، 401 ؛ عبدالکريم آل غصيه 15

83 . عالم شاهي، ج 1، 408

84 . ري شهري، 57

85 . .Suleyman Uludag, Dia Islam Ansiklopedisi (Istanbul: 1989)II/307,Al ـ iAba maddesi

86 . 87 . Ehl ـ iBeyt Maddesi، Mustafa‌‌ Oz, Dia, X,499

87 . ابن تيميه، احمدبن عبدالحليم، منهاج السنه النبويه، تحقيق: محمدرشاد سالم، ج7 (الرياض : جامعه الامام محمد سعود الاسلاميه، 1406هـ/ 1986م)، 71.

88 . ابن جرير طبري، تفسير آيه تطهير، ج، 10، 22ـ 11 ؛ شوکاني ج 4، 278

89 . Mustafa‌‌ Oz, Dia, X,500

90 . Mustafa‌‌ Oz, Dia X/500 Suleyman Uludag, Dia II/307,Al ـ iAba maddesi

91 . يماني محمد عبده، محبه آل البيت، ط 3 (دمشق: موسسه علوم القرآن، 1412هـ/1992م)، مقريزي ج6، 6 ـ 12، هيتمي، احمدبن حجر، الصواعق المحرقه، 142 ؛ الشامي ج 11، 3 ـ 15 (وقد ذکر لهم من الفضائل و الخصوصيات ما يربو علي عشر).

92 . المقريزي، ج 6، 5، 6، 12 ( بتصرف)، جمل اليل، 311

93 . /500 Mustafa Oz ,DiA ,X

94 . نقله عبدالکريم آل غضيه عن السيوطي، جريده المدينه، ملحق التراث، « مقتطفات من معجم ما يخص آل البيت النبوي »

(14/5/1417 هـ / 26 /9/1996م).

95 . باذيب، عمر ابوبکر، جريده المدينه، ملحق التراث، «لقب التشريف لذوي النسب الشريف» (9/8/1417هـ/19 / 12/ 1996 م).

96 . السنوسي، عبدالله محمد، بل هناک فرق بين اللقبين، جريده المدينه، ملحق التراث، 19 جمادي الآخر، 1417هـ / 31 اکتوبر، 1996 م : 12

97 . محمد عبده يماني، 27 ـ 30

98 . عبدالکريم آل‌غصيه‌ آن‌را از محمد سعيد کمال نقل کرده است، مقتطفات من معجم ما يخص آل البيت النبي، جريده المدينه، ملحق التراث14 جمادي الاول 1417 هـ/ 26سپتامبر 1996م

99 . قاضي عياض ج 2، 606

100. سابقه منصب نقابه الشراف به قرون اوليه اسلامي باز مي گردد، كما اينكه سيد رضي و پدرشان عهد دار نقابه بوده اند (مرشدالزوار الي قبور الابرار، ج 2، ص270) [مترجم]

101. Mustafa‌‌ Oz, Dia, X,500 Ahmet Ozel, Dia,II ,305, Al maddesi.

102 . وزاره الاوقاف و الشؤون الاسلاميه الکويتيه، الموسوعه الفقهيه، ط2، ج1، (الکويت: طباعه ذات السلاسل، 1404 هـ/1983م)، 100 ؛ فاطمه محجوب، ج 1، 504.

103. ابن حنبل، اخرجه عن طريق الحسن بن علي عن رسول الله (صلي الله عليه و آله و سلم) (با اين لفظ)، ج1، 258، شماره (1732).

104. سوره توبه، آيه60

105. وزاره الاوقاف و الشؤون الاسلاميه الکويتيه، ج1، 102

106. hmet Ozel, Dia,II ,306

107. وزاره الاوقاف و الشؤون الاسلاميه الکويتيه، ج1، 102 ـ 103

108. وزاره الاوقاف و الشؤون الاسلاميه الکويتيه، ج1، 104 ؛ Ahmet Ozel, Dia,II ,306

109. وزاره الاوقاف و الشؤون الاسلاميه الکويتيه، ج1، 104 ؛ هيتمي، احمدبن حجر، الصواعق المحرقه، 143

110. سوره بقره آيه 105

111. سوره نساء آيه 54

112. محب طبري، 29 ؛ محمد عبده يماني، 19 (و قد ذکر منهم من لم يتعرض غيره لهم، امثال خديجه و زينب و علي زين العابدين الي جانب ام کلثوم).

113. شبراوي 19

114. محب طبري، 30